

ادیب طوسی

استاد دانشگاه

بخشی درباره زبان فارسی

۷۰

پس از نشر قسمت ششم از این سلسله مقالات گرفتاری هائی برای من پیش آمد که ناگزیر میبایست برای چندی از نوشتن خودداری کنم ولی علاقه بعضی از خوانندگان و حسن ظن جناب وحیدزاده موجب شد که عجالتاً از ناگزیری بپرهیزم و با وجود کثرت اشتغال با ادامه این مقاله اندکی از وقت خوانندگان عزیز را اشغال کنم.

از جمله خوانندگانی که در ادامه این خدمت مشوق من شده اند یکی از استادان دانشمند دانشگاه تهرانست که مایل نیست نامی از وی برده شود و در عین حال در اصول با من مخالف است و اصرار دارد که زبان دری دنباله زبان پهلوی است در مقاله شما نکته های مثبتی برخلاف نظریه همگان وجود دارد که مفید هست ولی وافی بمقصود نیست «یعنی ثابت نمیکند که زبان دری دنباله زبان پهلوی نیست!» و اگر دلائل دیگری در این باره دارید چه بهتر که آنها را برای استفاده عموم در میان بگذارید.

من در جواب آن دوست گفته ام «اگر دلائل من برای اثبات مطلب فوق

کافی نباشد دلائل شما نیز براینکه زبان پهلوی ما در زبان دری است کافی بمقصود نیست مخصوصاً که ما می بینیم در یکزمان زبان پهلوی و دری هر دو وجود داشته چه در عین حال که در قسمت جنوب و مغرب ایران تا قرن پنجم هجری زبان پهلوی در لهجه های مختلف خود رایج بوده در همان وقت مردم خراسان و ماوراء النهر به زبان دری تکلم میکردند، آثار زبان دری در کتب اسلامی تا مقارن ظهور اسلام پیش میرود و حکایت از رواج این زبان میکند در حالیکه آثار مکتوب زبان پهلوی باستانی، مدتی هموماً در قرن دوم و سوم هجری نوشته شده آنها هم بوسیله معدودی از روحانیان زردشتی که هموماً از مردم جنوب ایران بوده اند و از نظر مذهبی باینکار پرداخته اند.

مثلاً رساله شترستای ایران را که عموم مستشرقین از آثار دوره ساسانی میدانند در پاره ۶۱ از بنای شهر بغداد بوسیله منصور دوانیقی یاد کرده و مینویسد « شترستان بگداد ایو کافر چگون شان ابودوانیک خواننت کرت » و این نشان میدهد که کتاب نامبرده پس از عهد منصور عباسی نوشته شده، یا کتاب دینکرت که از بزرگترین و سودمندترین کتب پهلوی است بوسیله آذرفرنبغ پسر فرخزاد در زمان مأمون عباسی « ۱۹۸ - ۲۱۸ هجری » آغاز شده و پس از وی بدست موبدی از همان خاندان بنام آذریات پسر امیت « -الید» در زمان معتمد عباسی « ۲۵۶ - ۲۷۹ » پایان رسید .

نامه دیگر گجستک ابالیش است از همین آذرفرنبغ فرخزادان که در حضور مأمون خلیفه با عبدالله « = ابالیش » پلید « = کجستک » که زندیک « زندیق » و از پیروان دین مانی بوده بمباحثه پرداخته.

همچنین بندهشن که از نوشته های خوب پهلوی است و در آن از آفرینش

گیتی سخن رفته و بجای دامدات چهارمین نسك از دست رفته اوستا در قرنهای بعد از اسلام نوشته شده و نیز رساله شكندگمانيك و بچار که مربوط به نیمه دوم از قرن سوم هجری است و نویسنده آن مردان فرخ پسر اورثردات است و در آن به رد دینهای اسلام و یهود و عیسوی و مانوی پرداخته.

و نیز رساله داتستان دینیک گرد آورده منوچهر پسر گشن جسم پسر شاپور موبد بزرگ فازس و کرمان است که در حدود سالهای ۲۵۰ یزدگردی از سران مذهب بوده.

این منوچهر گذشته از داتستان دینک نامه دیگری بنام نامیکهای منوچهر دارد و برادر بزرگتر او که که نامش زات اسپرم و از موبدان بزرگ سیرجان بوده رساله ای نوشته به که چیتکیهای زات اسپرم خوانده می شود و در اغلب مسائل با منوچهر هم عقیده نبوده.

پسر سوم گشن جم آشوهیشت پسر بنام همیت؟ داشته که نویسنده روایات پهلوی است نوشته های دیگر پهلوی از قبیل پندنامک و زاک مهر، پندنامک زرتشت اندرز پورتویکیشان، اندرز او شتردانک، اندرز آذربات مهر اسپندان، اندرز پیشینیکان، اندرز خسرو کوانان، ارداویرافنامک، شایست نه شایست، ماتیکان یوشت فریان، ماتیکان ماه فروردین روز خوردات، جاماسب نامک، و چرگرت دینیک، مینوک خرت، نیز نگستان، هرپستان، پنت ایرانیک، پنت آذربات مهر اسپندان، آفرینشش کاهانبار، اودیهای سکستان، سورسخن، پهلوی روایات، زندوهمن یشت و غیره.

عموماً مربوط بروزگار بعد از اسلام و حتی سده پنجم و ششم هجری است. و تنها چند رساله معدود میتواند مربوط بدوره های قبل از اسلام یعنی اواخر

عهد ساسانی باشد که بر اینها کتیبه‌های ساسانی را نیز باید افزود که در نقش رجب و کعبه زرتشت و نقش رستم و سرمشهد بجای مانده.

این آثار معدود که از عهد ساسانی باقی مانده علاوه بر اینکه از حیث سبک و تلفظ با آثار سابق الذکر متفاوت است از حیث لغت دری قابل مقایسه نیست و علاوه قسمتی از لغات آن با کلمات مترادف آنها در زبان دری از بکریشه نیستند و اگر در آثار پهلوی بعد از اسلام لغاتی می‌بینیم که با کلمات دری شباهت دارند شاید از آنجهت باشد که هر دو از یک منشاء برخاسته‌اند نه اینکه منشاء زبان دری زبان پهلوی باشد؟ باین معنی که نویسندگان این آثار چون موبدان زردشتی مناطق جنوب ایران بوده‌اند بزبان معمول زمان خود یعنی پهلوی بعد از اسلام کتابهایی نوشته‌اند که مورد استفاده زردشتیان باشد و ضمناً چون میخواستند رنگ قدیمی بآن بدهند از هوزوارشهای زبان پهلوی قبل از اسلام که جزء معلومات مخصوص مغان و موبدان است چیزی بر آنها افزوده‌اند؟

در هر حال آنچه مسلم بنظر می‌آید اینست که زبان پهلوی زبان مناطق غربی و جنوبی ایران بود و چون شاهان ساسانی از جنوب برخاسته‌اند این زبان را زبان کتیبه‌ها و نوشته‌های مذهبی خود قرار داده‌اند ولی زبان اداری کشور نبود؟ از اولین نمونه‌های فارسی دری که در خلال نوشته‌های عربی قرون اولیه اسلامی باقی مانده چنین استنباط می‌شود که این زبان در عین حال که در مشرق رواج داشته در مکاتبات درباری شاهان ساسانی نیز بکار میرفته.

زبان دری با تغییر خط ایرانی در عهد حجاج بن یوسف از میان رفت و در تمام دوره استیلای عرب میان طبقات فاضل کشور مخصوصاً در نواحی مشرق ایران رواج داشت و آنچه این فرض را تأیید میکند نوشته‌های پراکنده‌ایست

که از قرون اولیه اسلام به ما رسیده همچون : قطعه‌ای از يك نامه خصوصی فارسی بخط عبری که در ترکستان چین کشف شده و مربوط باواخر قرن اول هجری (۹۹-۱۰۰) است، کتاب بهافرید فروردینان که در سال ۱۲۹ قیام کرد و در ۱۳۰ بقتل رسید و برای پیروان خود کتابی بفارسی نوشته ، سه کتیبه کوتاه بخط عبری که در افغانستان شرقی کشف شده محتملا مربوط بسال ۱۳۰ هجری است ، قطعه‌ای کوچک از ترجمه فارسی زبور نسطوری بخط سریانی که نزدیک تورفان کشف شده ، قطعه‌ای فارسی بخط سریانی که هنوز بچسب نرسیده ، قطعات فارسی مانوی در تورقان ، اخبار متنع که قیام او بین سالهای ۱۵۸ و ۱۶۶ بود و بتصریح ابوریحان در آثار الباقیه اخبار او بزبان فارسی دری نوشته شده ، ترجمه کتاب شاتاق پزشک هندی بفارسی که بوسیله منکه هندی برای یحیی بن خالد برمکی (۱۷۰-۱۷۷) صورت گرفته.

از این قبیل نمونه‌ها که ذکر آن در کتب آمده بسیار است و علاوه در کتب احادیث و اخبار نیز گاهی بعبارات فارسی و دری برمی‌خوریم که نشان دهنده رواج این زبان در اوائل اسلام است.

مثلا در کتاب ذکر اخبار اصفهان تالیف حافظ ابو هنم ضمن اخبار بواژه‌ها و عباراتی فارسی برمی‌خوریم که در خور توجه است :

مینویسد در مجلس عبدالله بن خالد کوفی که در عهد مأمون برخلاف میل خود بقضاوت اصفهان منسوب شده بود چون حکمی صادر کرد ، محکوم گفت «ایها القاضی اخذا بترس» قاضی دست بر سر کوفت و گفت : «قاضی خاکش بسر. خاکش بسر» و قلمدان و دفتر بیست و از آنجا بگریخت «ج ۲ ص ۵۰» بنقل عبدالامیر سلیم در نشریه ادبیات تبریز

و همونقل میکنند که عبدالعزیز بن عبدالله ملقب به ماجشون چون مردم را در مدینه می‌دید با عبارت «چونی چونی ؟» جویای حالشان میشد «ج ۲ ص ۱۲۴» .

از عبدالعزیزی رواد جمله‌ای بصورت تصحیف شده نقل کرده که شایسته تحقیق است و آن جمله اینست:

«بان اگر مرا بهشت آرد هندسی جاهم» «؟» «ج ۲ ص ۱۰۸» و در نسخه بدل دیگر بصورت «بان اگر مرا بهشت درد هندسی جاهم» آمده «ج ۲ ص ۴۹» .

و بنظر میرسد که مفهوم جمله باید این باشد که: «اگر جان مرا به بهشت آورد اندامم در اینجاست ؟»

در هر حال آنچه مسلم است عبارت فوق بسیاق فارسی دری است نه پهلوی و در همان کتاب کلمات بسیاری از زبان دری دیده میشود که بعضی از آنها مربوط بدوران پیش از اسلام است و بقیه بداشتن ابقه تاریخی در دوران اسلامی نیز معمول بوده همچون: استندار «= استاندار ، اشکیب «= شکیب» ، دباذام «= بادام» ، بازیار «= سرزگر» ، بانگ بختیار ، بستانبان ، بندار ، بهبود ، خرشید ، خشان «= زخم کردن بوسیله دندان» ، خشنام «= خوشنام» ، درستویه ، راهویه ، رشته ، زریر ، زنگله «= زنگوله» ، سخت ، سختیان ، سنگدانه ، سیاه ، سیرین «= شیرین» ، شادان ، شاذگونی «= شادگونه» ، شادویه ، شادویه ، شاهین ، شویه ، شاه ، شهریار ، شهردان ، شیران ، شیرزاد ، فرز ، فسانشاه ، فورك «= بور + ك تصغیر» ، فیروز ، گردیز ، کنیز ، کودجه مشکین «= کودك مشکین» ، ماید ، ماهان ، ماه بنداد ،

ماهویه ، مردانبه ، مردك ، مرده ، مرزبان ، مروزان ، مشکان ، مشکدانه
 ممك ، ممتاد ، مطیار « = موب آمد یار = خوش بخت » ، مهرجان و مهر
 گان ، مهریار ، مهیار ، نازکان ، نزار ، یزداد

از این قبیل لغات در کتب اخبار بسیار است که باید استخراج شود و
 حاکی از نفوذ و رسمی بودن زبان دری در قرون اولیه اسلامی می باشد بطور
 کلی باید گفت با اینکه زبان رسمی و دیوانی در سه قرن اول هجری در ایران
 عربی بود با احتمال قوی اغلب نامه های خصوصی و حتی گاهی نامه های اشخاص
 بمقامات دولتی در شرق ایران بزبان فارسی دری نوشته میشد و زبان دری
 قدرت و نفوذ خود را در میان مردم همچنان حفظ کرده مخصوصاً عهد صفاریان
 بعد که دولتهای ایرانی روی کار آمدند .

ترجمه خداینامه ها از پهلوی یا عربی بفارسی دری نیز از همین دوره
 شروع شده و میتوان گفت که نوشتن داستانهای حماسی و تاریخ شاهان بزبان
 دری از قدیمترین آثار منشور این دوره است و مادر مقاله بعد دنبال این مطلب
 را ادامه خواهیم داد

ادبا و شعرای فارسی زبان در هند عبارت بودند از : اول مهاجرین
 ایرانی دوم مسلمانان بومی سیوم هندوانی که فارسی را آموختند
 و آن آشنا شدند چهارم کمی از اروپائین که ساکن هند بودند یا
 ادبایی که میخواهند تحقیق در چگونگی زبانهای شرق زمین بکنند
 و بر این چهار صف باید نام اشخاصی را ذکر کرد که خارج از هند
 با داخل هند بودند . (تاریخ ادبیات ایران در خارج ایران)